



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۲۶	تاریخ	۱۴۰۱/۰۸/۲۱
عنوان ۱	حجیت ظن				
عنوان ۲	ظنون خاصه				
عنوان ۳	سیره و اخواتها				
عنوان ۴	بررسی حجیت سیره عقلاء				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

مرور درس گذشته

گفتیم برای ورود به مبحث حجیت سیره عقلاء، به تبیین چند مقدمه نیاز است. مقدمه اول را بحث کردیم. مقدمه اول اجمالاً این بود که سیره، منبع تشریع نیست. سیره اگر بخواهد در مقام استدلال مورد استفاده قرار بگیرد، به عنوان کاشف از تشریع و حکم خدا باید مورد استفاده قرار گیرد. در مقدمه دوم در صدد بیان این مطلب هستیم که سیره عقلاء در هنگامی می تواند کاشف از حکم شرعی باشد که بین سیره و حکم شارع، تلازم قطعی وجود داشته باشد و به عبارت دیگر، کاشفیت، قطعی باشد. اگر کاشفیت سیره از حکم شرعی قطعی شد، آنوقت می تواند حجت باشد. گرچه مقداری به این مقدمه دوم پرداختیم؛ لکن قبل از بیان این مقدمه، به مقدمه دیگری لازم است که به آن اشاره می کنیم و بعد به مقدمه دوم برمی گردیم که در بیان جدید، مقدمه سوم می شود.

مقدمه دوم

حجیت سیره - بر فرض ثبوت حجیت - حجیت تعبدی نیست؛ بلکه حجیت آن از باب ایجاد قطع به حکم شارع است. اگر سیره عقلاء حجت باشد، حجیتش از باب کاشفیت قطعی از حکم شارع است و لذا در مقوله قطع و از مصادیق آن است.

ما در ابتدای مباحث حجیت اشاره کردیم که به نظر ما قطع نیز از مباحث اصولی است. اینکه استاد شهید مباحث قطع را از مباحث اصول خارج دانستند را ما نپذیرفتیم. یکی از مواردی که صحت بیان ما را روشن می کند، همین مطلب است که اگر ما به حجیت سیره عقلاییه قائل شدیم، از باب این است که سببی از اسباب قطع به حکم شارع است؛ نه از باب حجیت تعبدیه.

در گذشته گفتیم که اصولاً دو معنای از حجت اراده می شود؛ یک حجت به معنای کاشفیت است و مراد از کاشفیت نیز کاشفیت قطعی است. این معنای از حجت، همان معنایی که است که مرحوم شیخ می فرماید نمی تواند واسطه در اثبات

قرار گیرد؛ زیرا این معنای از حجت که کشف از متعلق می‌کند، خود ثبوت المتعلق است؛ نه واسطه در اثبات المتعلق؛ همانطوری که در ابتدای مباحث حجیت گفتیم. حرف مرحوم شیخ در ابتدای رسائل نیز همین است که قطع، واسطه در اثبات متعلق خود نیست؛ بلکه خودش ثبوت المتعلق است. وقتی می‌گوییم قطع به حرمت شرب خمر داریم، معنایش این است هنگامی که قطع کنیم، حرمت شرب خمر ثابت است؛ نه اینکه بگوییم «حرمت شرب خمر، مقطوع به است و هر آنچه مقطوع به است، ثابت است پس حرمت شرب الخمر ثابت است»؛ بلکه در همان ابتدا می‌گوییم «حرمت شرب خمر ثابت است به دلیل اینکه مقطوع به است». این معنای از حجت است که از متعلق خود کشف قطعی می‌کند. قطع این نوع حجیت را دارد؛ لذا حجیت قطع، با حجیت ظنون کاملاً متفاوت است. اینکه ظنی حجیت است، ممکن است ملاکش در نظر شارع کاشفیت ظنیه باشد؛ اما ما که می‌گوییم خبر واحد - مثلاً - حجت است، به معنای این نیست که چون کاشف است، حجت است؛ بلکه بدین معناست که شارع گفته است اگر این ظن بر حکم من قائم شد، من قیام این ظن را به منزله ثبوت آن حکم متعلق ظن می‌دانم، یعنی این ظن را منجز و معذر می‌دانم. معذرت و منجزیت، معنای حجیت در ظنون است. در ظنون، لازم است که شارع ظن را برای مکلف حجیت بداند؛ چه حجیت به معنای منجز که استحقاق عقاب بر مخالفت داشته باشد و چه حجیت به معنای معذر که رفع استحقاق عقاب هنگام موافقت با آن ظن باشد.

خلاصه اینکه حجیت قطع، به معنای کاشفیت است و کاشفیت برای قطع، قابل جعل نیست؛ لذا منجزیت و معذرت برای قطع قابل جعل نیست؛ اما حجیتی که در باب ظنون وجود دارد، حجیت به معنای جعل است؛ یعنی حجیت تبعدی که اگر شارع ظن را به حال خود و می‌گذاشت، ظن منجزیت و معذرت نداشت؛ اما اگر مولا گفت اگر ظن پیدا کردی، من این ظن را در حکم قطع تلقی می‌کنم - که حکم قطع، منجزیت و معذرت است - یعنی با تبعد، معذرت و منجزیت را برای ظن ثابت می‌کنم؛ لذا حجیت ظنون، حجیت تبعدیه است؛ بخلاف حجیت قطع که حجیت آن تبعدی نیست.

حجیت سیره عقلاییه به این معنا نیست که شارع، برای آن حجیت جعل کرده باشد؛ زیرا دلیلی بر این مطلب وجود ندارد و کسی نیز مدعی چنین حرفی نشده است و در شرع دلیلی نداریم که بگویید اگر بر حکمی سیره عقلاییه وجود داشت، نزد من (شارع) نیز آن حکم ثابت است. حجیت سیره عقلاییه به این معناست که سیره عقلاییه، کاشف قطعی از حکم شرعی است؛ لذا جای بحث از سیره عقلاییه - و سایر اماراتی که امارت آنها از باب کاشفیت قطعیه است - در علم اصول از لحاظ منطقی، در بحث قطع است؛ نه در بحث ظنون.

هنگامی سیره عقلاییه حجت است که کاشف قطعی از حکم شارع باشد. حجیت سیره، از باب حجیت قطع است؛ نه از باب حجیت ظن که حجیت تبعدی است. اگر هم اسم اماره بخواهیم بر آن بگذاریم، باید بگوییم اماره قطعی داله بر حکم شارع است و چون کاشفیت آن کاشفیت قطعی است، حجت است؛ لذا اگر بخواهیم برای سیره عقلاییه حجیت اثبات کنیم، باید اثبات کنیم که سیره می‌تواند کاشف قطعی از حکم شارع باشد؛ به عبارت دیگر باید اثبات کنیم که سیره عقلاییه می‌تواند تلازم قطعی با حکم شارع داشته باشد.

اگر ما آمدیم و درباره حجیت سیره عقلاییه بحث کردیم و بخواهیم بگوییم که حجیت سیره عقلاییه از این باب است که کاشف از امضای حکم شارع است، این کاشفیت از امضا، باید کاشفیت قطعیه باشد؛ نه یک کاشفیتی که خود آن کاشفیت احتیاج به دلیلی بر حجیت داشته باشد.

این حرف اساسی است و متأسفانه در مباحث سیره عقلاییه در کلام بزرگان به این نکته توجه نشده است که حجیتی که می‌خواهیم برای سیره اثبات کنیم، حجیت به معنای کاشفیت قطعیه است. اگر حجیت آن، حجیت ظن باشد، ما باید به دنبال دلیل تعبدی‌ای باشیم که اثبات کند سیره عقلاییه فی نفسها حجت است؛ مثل اینکه در خبر واحد بحث می‌کنیم که دلیل بر حجیت خبر واحد چیست، در حجیت سیره عقلاییه نیز باید به دنبال آیه یا روایتی بودیم که حجیت آن را اثبات کند؛ [در حالی که حجیت آن از باب کاشفیت قطعی از حکم شرعی است؛ لذا در بحث از حجیت باید اثبات کنیم که سیره عقلاییه می‌تواند کاشف قطعی از حکم شرعی باشد؛ به عبارت دیگر باید ثابت کنیم که بین سیره عقلاییه با حکم شرعی تلازم وجود دارد].

اینکه ما در حجیت سیره عقلاییه بحث می‌کنیم، معنای حجیت سیره عقلاییه، کاشفیت از حکم شارع است؛ این کاشفیت از حکم شارع با هر دلیل که بخواهد اثبات شود، آن دلیل باید دلیل قطعی باشد یا اگر دلیل قطعی نیست، دلیلی باشد که حجیت آن قطعی است (یعنی باید به قطع برگردد)؛ اگر حجیت عقلاییه را تحت ظنی از ظنونی بردیم که دلیل بر حجیت آن وجود دارد، حجیت سیره از باب حجیت آن ظن است؛ نه اینکه سیره بما هو سیره حجت باشد.

خلاصه اینکه وقتی از سیره عقلاییه بحث می‌کنیم و می‌گوییم حجت است، به این دلیل می‌گوییم حجت است که کاشف از امضای شارع است؛ این کاشفیت از امضای شارع، باید کاشفیت قطعیه باشد؛ مگر اینکه کاشفیت ظنیه‌ای باشد که تحت یک ظنی که حجت است داخل شود؛ که در این صورت حجیت سیره، از باب حجیت آن ظن دیگر خواهد بود؛ نه از باب اینکه سیره عقلاییه است.

بنابراین مراد از حجیت سیره این نیست که دلیل تعبدی‌ای بر حجیت سیره قائم شود؛ [بر خلاف مثلاً بحث از حجیت خبر واحد که به استدلال در وجود دلیل تعبدی بر حجیت آن پرداخته می‌شود]؛ نه اینکه امکان آن نباشد که شارع سیره را تعبداً حجت قرار دهد؛ بلکه بحثی که در اصول در حجیت سیره صورت می‌گیرد، از باب حجیت تعبدی آن نیست و کسی ادعا نکرده است که دلیلی بر حجیت تعبدی سیره وجود دارد. اگر هم در بحث سیره می‌گوییم سکوت شارع نسبت به سیره‌ای دلالت بر حجیت می‌کند، دلالت بر حجیت آن فعل می‌کند؛ نه دلالت بر حجیت سیره؛ یعنی اگر یک فعل، حکم یا رفتاری بین عقلاء مبنی بر وجوب یا حرمت عملی، در برابر شارع انجام گرفت و شارع سکوت کرد، سکوت او، دلالت بر امضای آن حکم می‌کند؛ نه بر حجیت سیره؛ این دو کاملاً متفاوت است. سیره در اینجا فقط اثبات می‌کند که آن فعل در منظر معصوم بوده است؛ این، حجیت نیست؛ بلکه حجیت این است که اگر خود سیره بر فعل یا حکمی قائم شد، این سیره در اثبات آن حکم کفایت کند. اگر چنین شد، دیگر به امضای معصوم نیاز نیست. اینکه امضای معصوم نیاز باشد، امضای بر آن چیزی است که سیره بر آن قائم شده است؛ در این صورت می‌شود ظهور فعل معصوم بر آن حکم؛ نه بر حجیت سیره بما هی سیره. این دو دو مطلب جدای از یکدیگر اند. یک وقت شما می‌گویید خبر واحد حجت است؛ به این دلیل که دلیل بر حجیت خبر واحد اقامه شده؛ اما یک وقت می‌گوییم از سکوت شارع استفاده کردیم که آن حکمی که خبر واحد بر آن قائم شده، درست است، در این مورد دوم، دیگر حجیت خبر واحد نیست؛ بلکه ظهور فعل شارع در این است که آن حکمی که خبر واحد بر آن قائم شده است، حکم شارع است. بنابراین سیره به عنوان اینکه موجب قطع می‌شود، مثبت حکم شرعی و حجت می‌شود.

اگر سیره‌ای وجود داشت که می‌توانست موافقت قطعیه شارع با حکمی که سیره بر آن قائم شده را اثبات کند، این سیره به عنوان اینکه کاشف قطعی از حکم شرعی است، حجت خواهد بود به معنای کشف قطعی؛ اما حجیت به معنای اینکه «هر آنچه سیره بر آن قائم شده - اگرچه از حکم شارع کشف قطعی نکند، حکم مورد تأیید شارع است تنها به دلیل اینکه سیره بر آن قائم شده است» وجود ندارد و هیچ اصولی‌ای چنین چیزی نگفته است.

این مسأله، مسأله مهم و از پایه‌های بحث سیره است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین